

## بررسی دیدگاه تفسیری گرهارد باورینگ درباره وجه خدا و نقد آن با تکیه بر تفسیر المیزان

\* سید رضا مؤدب  
\*\* محمد فخر

### چکیده

آیات بیانگر «وجه الله» از آیات متشابه قرآن است که باید به وسیله آیات محکم و روش‌های معتبر فهم آیات، تفسیر شود. متشابه بودن آیات یادشده باعث برداشت‌های مختلف از سوی مفسران فریقین شده است تا بدانجا که برخی از گروه‌های کلامی معتقد به تجسیم خدای سبحان شده‌اند. گرهارد باورینگ از محققان آلمانی تبار معاصر در مقاله دائرةالمعارف قرآن با عنوان «خدا و صفات او» به تفسیر آیات ناظر به وجه خدا پرداخته است. وی در تفسیر این آیات از منابع و روش‌های معتبر فهم آیات برخوردار نبوده است؛ در حالی که با توجه به قواعد زبان عربی و اصول محاوره عقلایی تبیین معانی آیات قرآن از جمله مراد از «وجه خدا» بیان می‌شود. دیدگاه باورینگ در باره وجه خدا با تکیه بر تفسیر المیزان و با رویکرد توصیفی - تحلیلی نقد و بیان شده که: صفات خدا عین ذات خداست و مقصود از وجه خدا، صفات برتر و اسماء حسنا است.

### واژگان کلیدی

آیات وجه الله، تفسیر کلامی، گرهارد باورینگ، تفسیر المیزان.

sr\_moaddab@qom.ac.ir

mohammad.fakhr1@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۹۸/۱۱/۳۰

\*. استاد گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه قم.

\*\* دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث دانشگاه قم (نویسنده مسئول).

تاریخ دریافت: ۹۸/۶/۱

### طرح مسئله

بحث درباره آیات متشابه که ناظر به «وجه الله» اند در میان فرق مختلف مسلمانان جریان داشته است و برخی از گروه‌ها نیز به تجسیم و تشبیه اعتقاد داشته‌اند. جمعی از خاورشناسان به دلیل عدم دسترسی به منابع معتبر تفسیری و روایی و صرفاً با اتکا به تحقیقات دیگر خاورشناسان و برخی از منابع مسلمانان که به صورت روشمند به تفسیر آیات متشابه نپرداخته‌اند، برخی شبیهات را توسعه داده‌اند.

گرهارد باورینگ، از استادان معاصر مطالعات قرآن پژوهی است که تعداد پنج مقاله در دائرةالمعارف قرآن<sup>۱</sup> دارد که از جمله آنها مقاله «خدا و صفاتش»<sup>۲</sup> است.<sup>۳</sup>

وی در این مقاله آیات ناظر به وجه خدا را تفسیر برآی کرده است.

علامه طباطبایی با روش تفسیر قرآن به قرآن، آیات متشابه ناظر به وجه خدا را با ارجاع آنها به آیات محکم، تفسیر و مقصود و مدلول آنها را با مستندات قرآنی و روش عقلی اجتهادی کشف و آشکار ساخته است.

### مفهوم وجه خدا

اصل در معنای کلمه «وجه» صورت است که عضوی از بدن است. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۳ / ۳۰۲) وجه و جهت همانند وعد و عده به یک معناست. وجه هر چیزی همان است که دیگران به آن روی می‌آورند و به واسطه آن با آن چیز ارتباط برقرار می‌کنند، چنان که وجه جسم، سطح ظاهری آن و وجه انسان، نیمه پیشین از سر اوست. وجه خدای متعال هر آن چیزی است که به واسطه آن، غیر او از خلقش به او روی می‌آورند و به سوی او می‌روند و آن عبارت است از صفات کریمه خدای سبحان (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۶ / ۹۱ - ۹۰) که دیگران بدان روی می‌کنند. بنابراین، جهت به معنای ناحیه است، (همان: ۱۰۱ / ۷) و وجه خدای متعال، اسماء حسنی و صفات برتر اوست که به واسطه آنها روی آورندگان به خدا روی می‌آورند و دعاکنندگان او را می‌خوانند و پرستندگان او را می‌پرستند. (همان: ۱۳ / ۳۰۲) از آنجا که ناحیه خدای متعال جهت و وجه اوست، پس هر نوع نسبت قربی که به خدای متعال نسبت داده شود وجه خدای متعال است. (همان: ۱۰۲ / ۷)

1. McAuliffe, J. D., Ed., 2001, *Encyclopedia of the Quran*, Leiden, Brill.

2. Bowering, Gerhard, "God and His Attributes".

۳. او در دانشگاه‌های آمریکا دارای کرسی استادی است. وی آلمانی تبار است و در رشته‌های فلسفه، الهیات و مطالعات اسلامی دارای تحصیلات عالی از دانشگاه‌های آلمان، پاکستان و کانادا است و به زبان‌های عربی کلاسیک، عربی معاصر مصر، فارسی، اردو، فرانسوی، اسپانیایی، یونانی و لاتین آشنایی دارد. او یک کشیش ژزویت، (Jesuit) از فرقه‌های کاتولیک، است و تحقیقاتی را در زمینه علوم قرآنی، عرفان و تصوف، اندیشه سیاسی اسلام و حوزه‌های مرتبط، انجام داده و آثاری را نیز تألیف کرده است.

## تصویرپردازی تفسیری گرهارد باورینگ از وجه خدا

گرهارد باورینگ در بخشی از مقاله خود با عنوان «صورت‌پردازی از خدا در قرآن و روایات» برای خدای سبحان شبهه وجه، عین، ید، جنب و ساق می‌تراشد. او می‌نویسد:

در قرآن برای خدا وجه، عین و ید توصیف شده است؛ او نشسته بر کرسی به تصویر کشیده شده است و به نور سماوات و ارض تشبیه گردیده است. ... قرآن به صراحت خدا را دارای وجه (بقره / ۱۱۵ و ۲۷۲؛ انعام / ۵۲؛ رعد / ۲۲؛ کهف / ۲۸)، چشم‌ها (هود / ۳۷: «وَاصْنَعِ الْفُلْكَ يَا عَيْنِنَا»؛ مؤمنون / ۲۷: «اصْنَعِ الْفُلْكَ يَا عَيْنِنَا»؛ طور / ۴۸: «فَاِنَّكَ يَا عَيْنِنَا»؛ قمر / ۱۴: «تَجْرِي يَا عَيْنِنَا»)، یا یک چشم (طه / ۳۹: «وَلَتُصْنَعَ عَلَيَّ عَيْنِي»)، دو دست (مائده / ۶۴: «بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَان»؛ ص / ۷۵: «لَمَّا خَلَقْتُ يَدَيَّ»)، یا یک کف دست و داخل مشت (زمر / ۶۷: «وَالْاَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ») و به‌طور مبهم، یک پهلو (زمر / ۵۶: «فِي جَنْبِ اللّٰهِ»)، و یک ساق (قلم / ۴۲: «يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ») می‌شمارد. (Bowering, 2001: 322)

باورینگ در مقاله‌ای دیگر با عنوان «اسماء و تصاویر خدا در قرآن»<sup>۱</sup> و همچنین در تفسیری که بر آیه نور (نور / ۳۵)، تحت عنوان «آیه نور: نصّ و تفسیر صوفیانه»<sup>۲</sup> نوشته، همین مطالب را با شرح و بسط بیشتری بازگفته است.

### چگونگی تفسیر آیات محکم و متشابه از نظر علامه طباطبایی

تفسیر آیات محکم و متشابه از جمله آیات وجه الله، در تفسیر روشمند، لازم است برپایه اسلوب منطقی و برگرفته از روش معصومان علیهم‌السلام باشد. علامه طباطبایی در تبیین آیات محکم و متشابه بیان می‌دارد: اگر لفظ متشابه در برابر لفظ محکم قرار گیرد، در آن صورت، مراد از تشابه آن است که یک آیه به‌گونه‌ای است که مراد از آن بر شنونده به مجرد شنیدنش معین نمی‌گردد، بلکه او بین یک معنا و معنای دیگر در تردید می‌ماند، تا اینکه آن را به محکّمات کتاب ارجاع دهد و معین کند که معنای آیه همان معنایی است که در آیات محکم آمده است و بدین‌گونه معنا را روشن و آشکار نماید و به‌واسطه آیه محکم، آیه متشابه نیز محکم گردد، درحالی‌که آیه محکم ذاتاً محکم است؛ چنان‌که در آیه «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» (طه / ۵) مراد از آن بر شنونده به محض شنیدن آن مشتبه می‌گردد، اما وقتی به آیه‌ای، مانند «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» (شوری / ۱۱) رجوع می‌کند، ذهن بر این قرار می‌گیرد که مراد از آن تسلط بر ملک و احاطه بر خلق است،

1. Bowering, Gerhard, 2010, "Names and Images of God in the Qur'an", p. 278.  
2. Bowering, Gerhard, 2001, "The Light Verse: Text and Sūfī Interpretation".

بدون جاگرفتن و تکیه دادن بر مکانی که مستلزم تجسیم و جسمانیت است و آن بر خدای سبحان محال است و همچنین است آیه «إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ» (قیامت / ۲۳) که وقتی به آیه‌ای مثل «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ» (انعام / ۱۰۳) ارجاع داده می‌شود، به‌واسطه آن معلوم می‌شود که مراد از نظر کردن، غیر از نظر کردن با چشم حسّی است. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۳ / ۲۱ - ۲۰)

### تفسیر آیات ناظر به وجه خدا از نظر علامه طباطبایی

علامه طباطبایی در خصوص «وجه خدا» در آیات کریمه قرآن چهار آیه را تفسیر و به محکّمات و شواهد فراوان قرآنی استناد کرده است. نخستین آنها آیه ۲۸ سوره کهف است که خدای متعال می‌فرماید: «وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ».

علامه طباطبایی معتقد است که وجه هر چیز همان است که با آن فراروی تو قرار می‌گیرد و با آن به تو اقبال می‌کند و با آن به تو روی می‌آورد و اصل در معنای آن همان صورت است که عضوی از بدن است. وجه خدای تعالی اسماء حسنی و صفات برتر اوست که به‌واسطه آنها روی‌آوردندگان به خدا روی می‌آورند و دعاکنندگان او را می‌خوانند و پرستندگان او را می‌پرستند: خدای متعال فرمود: «وَكَلِمَةُ الْأَسْمَاءِ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا» (اعراف / ۱۸۰؛ ۱۴۱۷: ۱۳ / ۳۰۲) علامه می‌افزاید:

و اما آن ذات متعالی، پس هیچ راهی بدان نیست و در حقیقت، تنها به این دلیل قصدکنندگان قصد او می‌کنند و طلبندگان او را می‌طلبند که همانا هموست اله و رب و علیّ و عظیم و صاحب رحمت و رضوان و دارای دیگر اسما و صفات از این قبیل است و آن کسی که خدا را می‌خواند و وجه او را می‌طلبد، اگر او صفات فعلی خدای متعال، مانند رحمت و خشنودی و انعام و فضل او را اراده کرده باشد، پس او می‌خواهد که آن صفات او را فراگیرد و بپوشاند و او به نوعی ملازم آنها گردد که مورد رحمت و رضایت خدای متعال و برخوردار از نعمت او قرار گیرد و اما اگر او صفات غیر فعلی او مانند علم و قدرت و کبریا و عظمت خدای متعال را اراده کرده باشد، پس همانا او می‌خواهد که با این صفات برتر به خدای متعال تقرب جوید و می‌توان گفت که چنین شخصی می‌خواهد خود را در جایگاهی قرار دهد که صفات الهی اقتضای آن را دارد. گویی که در مقابل عزت و کبریا و عظمت خدای متعال بر جایگاه ذلّت و حقارت می‌ایستد و مقابل علم و قدرت و قوّت خدای متعال، بر جایگاه جاهل و ضعیف واقعی می‌ایستد. (۱۴۱۷: ۱۳ / ۳۰۲)

دومین آیه در خصوص وجه الله، آیه ۵۲ سوره انعام است: «وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ».

علامه معتقد است که شناخت انسان از هر چیزی متعلق به اوصاف و اسماء آن چیز است که

بدانها بر ذات آن چیز استدلال می‌کند. ایشان می‌نویسد:

به‌طور قطع ما به شناخت اشیا، ابتدا فقط به‌واسطه ابزارهای حسی که جز صفاتی مانند شکل و خطوط و کیفیات و امثال آنها را درک نمی‌کنند، نائل می‌شویم بدون آنکه به ذاتی جوهری نایل گردیم. آنگاه با این شناخت، استدلال می‌کنیم که آن اشیا هر یک ذاتی جوهری دارند که برپادارنده اعراض و صفات خود، که اثر همان ذات است، می‌باشند، چون که این اعراض به چیزی محتاج‌اند که آنها را برافزاد و بر پای نگاه دارد و از آنجا که ممکن نیست هیچ فهم و درکی از ذوات و گوهرشان به تمامی در هیچ اندیشه‌ای بگنجد، مگر آنکه از طریق اوصاف و آثار آنها استدلال گردد و روابط و تناسب آنها مورد سنجش قرار گیرد، پس بنابراین، امر شناخت درباره خدای سبحان که هیچ حد و حدودی برای ذات او و هیچ نهایتی برای وجود او نیست، آشکارتر و روشن‌تر است. درحالی‌که شناخت هیچ چیزی جز با تعیین محدوده و حد و مرزی که دارد، تحقق نمی‌یابد، پس بنابراین، هیچ طمع و امیدی نیست که بتوان بر خدای متعال احاطه علمی داشت. خدای متعال می‌فرماید: «وَعَنْتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ» (طه / ۱۱۱) و می‌فرماید: «وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا». (طه / ۱۱۰)

بنابراین، صفاتی مانند رحمت، خلق، رزق، هدایت و مانند آنها از صفات فعل و بلکه صفات ذاتی مانند حیات، علم و قدرت که بدانها خدای سبحان به خلق خود روی می‌کند و ما به‌واسطه آنها نوعی معرفت به خدای متعال حاصل می‌کنیم، وجه خدای متعال به‌شمار می‌آیند، چون که خدای سبحان با آنها روی به خلق خود می‌کند و از جهت آنهاست که مخلوقات به خدا روی می‌آورند، چنان‌که آیه ذیل دلالت بر آن دارد: «وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ» (الرحمن / ۲۷) و باید دانست که قطعاً ظاهر آیه بر آن است که «ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ» صفتی برای «وجه» است، نه برای «رب». (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۷ / ۱۰۱)

علامه هر نوع نسبت قربی که به خدای متعال نسبت داده می‌شود، مانند اسما و صفات و دین

الهی و مانند اعمال صالح و امثال آن، و هر آنچه در جوار ساحت قرب اوست، مانند انبیا و ملائک و شهدا و هر آمرزیده‌ای از مؤمنان را وجه خدای متعال برمی‌شمارد که روشنگر معنای آیات ذیل است: «وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ» (نحل / ۹۶)؛ «وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ» (انبیاء / ۱۹)؛ «إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيُسَبِّحُونَهُ وَكُلُّهُمْ يَسْجُدُونَ» (اعراف / ۲۰۶)؛ «بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» (آل عمران / ۱۶۹)؛ «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ» (حجر / ۲۱) این آیات دلالت بر این دارند که قطعاً

این امور همگی به بقای خدای متعال باقی‌اند و هرگز در معرض هلاکت و نابودی قرار نمی‌گیرند. سپس خدای متعال فرمود: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ». (قصص / ۸۸)

و از طرفی، هر آنچه اراده عبد به طلب آن از پروردگارش تعلق می‌گیرد، همان وجه خداست، آن‌گونه که خدا فرمود: «يَتَّبِعُونَ فَضْلًا مِنْ رَبِّهِمْ وَرِضْوَانًا» (مائده / ۲)؛ «ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ» (اسراء / ۲۸)؛ «وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ» (مائده / ۳۵) بنابراین، همه اینها وجه خدای متعال است، چون صفات فعل خدای متعال مانند رحمت و خشنودی و فضل و امثال آنها، وجه او به‌شمار می‌روند و همچنین راه خدا نیز، براساس آنچه گفته آمد، از وجه خدای متعال است، که خدای متعال می‌فرماید: «إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ». (بقره / ۲۷۲؛ طباطبایی، ۱۴۱۷: ۷ / ۱۰۲)

سومین آیه در خصوص وجه الله آیه ۸۸ سوره قصص است: «وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ».

علامه طباطبایی در تفسیر آیات قرآن ابتدا به تبیین و ایضاح مفردات و واژه‌های غریب آنها می‌پردازد. ایشان واژه «وجه» را در آیات مختلف از نظر لغوی توضیح داده که دارای یک گوهر معنایی واحدی است و مراد از وجه الله صفات کریمه خدای سبحان می‌باشد. ایشان می‌نویسد:

وجه خدای متعال هر آن چیزی است که به واسطه آن، غیر او از خلقش به او روی می‌آورند و به سوی او می‌روند و آن عبارت است از صفات کریمه خدای سبحان، از قبیل حیات، علم، قدرت، سمع، بصر و هر آنچه از صفات فعل، مانند خلق، رزق، احیاء، اماتة، مغفرت، رحمت و همچنین آیات او که، به جهت آیت بودنشان، بر او دلالت دارد. پس هر چیزی خود، هالک و ذاتاً باطل است و هیچ حقیقتی ندارد به جز آن دارایی که خدا بر او افاضه فرموده و او آنها را داراست و اما آنچه به خدای متعال منسوب نباشد، پس چیزی نیست به جز آنچه قوه وهم در ذهن پندارگر بیهوده‌ای بتراشد، یا سرایی که قوه خیال صورت بندد. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۶ / ۹۱ - ۹۰)

چهارمین آیه در خصوص وجه الله، آیه ۹ سوره انسان است: «إِنَّمَا تُطْعَمُونَ لُوجَهُ اللَّهِ لَا تُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا».

طلب وجه خدا را غایت و انگیزه عمل قرار دادن و روی برگرداندن از هر پاداشی که نزد غیر خداست مطلبی است که علامه در این آیه بر آن تأکید داشته و آیاتی را که به همین معنا منعطف‌اند استخراج و در ذیل تفسیر خود ذکر کرده است. جایگاه عقل و شهود در نقل و استنباط از این آیات منعطف به همدیگر، کاملاً عیان است و از جامعیت تفسیر اجتهادی علامه حکایت دارد. هر چند

ایشان تفسیر خود را تفسیر قرآن به قرآن نامیده است، اما مباحث ادبی، کلامی، فلسفی، عرفانی، روایی، تاریخی و اجتماعی به صورت یک منظومه این تفسیر را پدید آورده است. این معانی در دل او جمع شده بود که او توانست چنین بیانی جامع داشته باشد. این منظومه معرفتی، «وجه خدا» را تبیین و مراد از آن را صفات فعلی و صفات ذاتی خدا جلوه می‌دهد. ایشان می‌نویسد:

وجه هر چیزی همان است که به واسطه آن، دیگران به آن چیز روی می‌آورند و وجه خدای متعال صفات فعلی کریمه اوست که به واسطه آن بر مخلوقاتش خیر افزوده می‌کند، مانند آفرینش و تدبیر و رزق و به‌طور کلی، آن رحمت عام که به واسطه آن، هر چیزی برپاست و بر این اساس، معنای اینکه هر عملی «لِوَجْهِ اللَّهِ» باشد، آن است که غایت در آن عمل، کسب فیض از رحمت خدا و طلب خشنودی باشد و منحصرأ بدان اکتفا و از هر پاداش مطلوبی که نزد غیر خداست، روی برگردانده شود و به همین علت، اطعام‌کنندگان، بر جمله «إِنَّمَا تُطْعَمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ» عبارت «لَا تُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا» را در ذیل سخن خود افزودند و ورای اینها، صفات کریمه ذاتی خداست که مبدأ برای صفات فعلیه او و منشأ برای خیراتی است که در عالم مقرر می‌شود بنابراین، اصلی که «لِوَجْهِ اللَّهِ» بودن عمل را بیان می‌کند، همان انجام دادن عمل به‌خاطر محبت به خداست، به دلیل اینکه او مطلقاً زیباست و می‌توان گفت: آن اصل عبارت است از عبادت و پرستش خدای متعال به علت اینکه همانا اوست که اهلیت عبادت و پرستش را دارد و طلب وجه خدا را غایت و انگیزه اعمال قرار دادن، در جاهایی از کلام خدای متعال ذکر شده است، چنان‌که می‌فرماید: «وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ» (کهف / ۲۸)؛ «وَمَا تُتَّقُونَ إِلَّا اتِّبَاعَ وَجْهِ اللَّهِ» (بقره / ۲۷۲)؛ و در همین معنا، خدای متعال می‌فرماید: «وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ» (بینه / ۵)؛ «فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ» (مؤمن / ۶۵)؛ «أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ». (زمر / ۳؛ طباطبایی، ۱۴۱۷: ۲ / ۱۲۷)

### بررسی تفسیر رؤیت خدا از منظر باورینگ و علامه طباطبایی

بحث دیگری که صورت‌پردازی باورینگ از خدا و وجه او به دنبال خود برانگیخته است، این مطلب است که اگر مراد از کلمه وجه، ظاهر لغوی آن به معنای چهره و روی باشد، پس آیا در این صورت می‌توان روی خدا را در رؤیت خدا دید یا نه؟ او معتقد است که تنها پیامبر ﷺ خدا را رؤیت کرده است. باورینگ قرآن را در باب رؤیت دارای گزاره‌های متناقض می‌شمارد و آیه «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ» (انعام / ۱۰۳) را مخالف با آیه «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ \* إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ» (قیامت / ۲۳ - ۲۲) می‌شمارد. (Bowering, 2001: 324)

باورینگ در مقاله دیگر خود این مباحث مربوط به رؤیت را تکرار کرده و مطالبی را نیز بر آنها افزوده است. او معتقد است دسته‌ای از آیات با دسته‌ای دیگر در موضوع رؤیت دارای گزاره‌های متناقض‌اند. او به آموزه‌های باطل یهودی و مسیحی نیز استناد و شبهه تجسیم و تشبیه را تکرار کرده است.<sup>۱</sup>

در پاسخ اجمالی به شبهه باورینگ باید گفت که در آیات ۲۳ - ۲۲ سوره قیامت، رؤیت به چهره‌ها نسبت داده شده است و نه به چشم‌ها. منظور از رؤیت خدا، دیدن حسی با چشم جسمی و مادی نیست، بلکه نظر قلبی و مشاهده قلب با حقیقت ایمان است. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۲۰ / ۱۱۲) دیگر اینکه، بر پایه آیه ۱۰۳ سوره انعام که از محکّمات قرآن است، چشم‌ها و بینایی آنها خدا را در نمی‌یابند. همچنین، محور قرار ندادن عبارت حاکم بر آیه ۱۵ سوره بقره معنای وجه را بر او آشکار نکرده است. «فَأَيُّمًا تُولُؤُوا» محور آیه و حاکم بر معنای وجه الله است. حکم این است که به هر سمت که رو کنید، برای شما جایز است رو کنید. چرا؟ عبارت «فَقَمَّ وَجْهَ اللَّهِ» علت این حکم را بیان می‌کند، چون بی‌تردید، همانجا روی خداست. (همان: ۱ / ۲۵۹) «گروه مجسمه و مشبّه به جای اینکه «فَأَيُّمًا تُولُؤُوا» را بر معنای وجه الله حاکم بدانند، عنوان وجه الله را محور قرار داده و از حکومت تفسیری «فَأَيُّمًا تُولُؤُوا» غفلت کرده‌اند؛ از این رو به تجسیم و تشبیه مبتلا شده‌اند». (جوادی آملی، ۱۳۸۵: ۶ / ۲۸۸)

علامه طباطبایی درباره رؤیت خدا دو آیه از قرآن را تفسیر و رؤیت بصری و حسی را نفی کرده است. منظور از رؤیت خدا، دیدن حسی با چشم جسمی و مادی نیست، بلکه نظر قلبی و مشاهده قلب با حقیقت ایمان است: «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ». (انعام / ۱۰۳)

علامه معتقد است که این آیه توهم جسمانیت را که فهم مشرکان ساده دارد، دفع می‌کند. خدای متعال را دیدگان و بینایی آنها، در نمی‌یابند، چون که او از جسم بودن و لوازم آنها برتر است. جمله «وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ» آنچه را که بر ذهن این مشرکان خطور می‌کند، دفع می‌کند. این مشرکان به تفکر مادی عادت داشتند و گرفتار حسّ و محسوسات بودند، درحالی که خدای متعال که برتر از آن است که دیدگان او را در یابند، از حیطة حسّ و محسوسات خارج است. بنابراین، آن نوع اتصال وجودی که معیار درک و فهم و علم است، از بین رفته و باطل گشته است و مشرکان می‌پنداشتند که خدا از مخلوقات خود منقطع است، پس هیچ موجودی را نمی‌شناسد، همان‌گونه که هیچ موجودی او را نمی‌شناسد و هیچ موجودی را نمی‌بیند، همان‌گونه که هیچ موجودی او را نمی‌بیند. لذا، خدای متعال در پاسخ این شبهه فرمود: «وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ»، سپس این ادعا را با این سخن خود که: «وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ» تعلیل نموده است. «لطیف» عبارت است از آنچه که رقیق است و در اشیا نفوذ می‌کند

1. Bowering, Gerhard, 2010, "Names and Images of God in the Qur'an", p. 278-279.



و «خبیر» کسی است که دارای آگاهی باشد. از آنجا که خدای متعال محیط بر هر چیزی، به حقیقت معنای احاطه، است، پس، شاهد بر همه چیز است؛ ظاهر هیچ چیزی از موجودات و باطن آن نیز، از او مفقود نیست و او با این وجود، دارای علم و آگاهی است و او همواره به ظواهر موجودات و بواطن آنها عالم بوده است، بدون آنکه چیزی او را از چیزی دیگر مشغول کند، یا چیزی به واسطه چیزی دیگر از او نهان شود. پس خدای متعال هم‌زمان هم چشم را در می‌یابد و هم آنچه را که چشم می‌بیند، درحالی که چشم به جز آنچه را که در برابر چشم برآید، نمی‌بیند. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۷ / ۲۹۲)

وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرْنِي أُنظُرُ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ نَرَاكَ وَلَكِنْ نُنظِرُ  
إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى  
صَعْقًا فَلَمَّا أفاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ. (اعراف / ۱۴۳)

علامه «تجلی» را مطاوعه «تجلیه» از ریشه جلاء، به معنای ظهور می‌داند و می‌افزاید که جمله «تَرَانِي وَلَكِنْ نُنظِرُ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي» بدین معناست که تو طاقت رؤیت مرا نداری، پس بدان کوه بنگر که من بر آن تجلی می‌کنم و اگر آن کوه بر جای خود برقرار بماند و طاقت رؤیت مرا داشته باشد، پس، بدان که همانا تو طاقت نظر کردن به من و رؤیتم را خواهی داشت. آنگاه که موسی به هوش آمد، گفت تو منزهی و من اولین مؤمنی هستم که باور دارم که تو دیده نمی‌شوی. علامه برهان اقامه می‌کند که خدای متعال ماندی ندارد و جسم و جسمانی نیست و هیچ زمان و مکانی بر او احاطه ندارد و هیچ جهت و سمتی او را فرا نمی‌گیرد و هیچ شکلی نتوان یافت که، حتی به وجهی از وجوه، در خارج و در ذهن، مانند او یا مشابه او باشد و اگر موسی طلب رؤیت کرد، البته که رؤیتی غیر از دیدن با چشم را طلب کرد و به دنبال آن، آنچه را که خدای سبحان در جواب موسی علیه السلام نفی می‌کند و با سؤال او نیز ملازم است، همانا خدای سبحان رؤیتی غیر از این رؤیت چشمی را نفی می‌کند. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۸ / ۲۳۸ - ۲۳۶)

علامه عدم وجود رؤیت چشمی را یک مسئله بدیهی می‌داند که متعلق سؤال و جواب قرار نمی‌گیرد، اما یادآور می‌شود که خدای متعال رؤیت و آنچه را که تقریباً معنای رؤیت دارد، در مواردی از کلام خود به طور مطلق ذکر و آن را اثبات فرمود، مانند آیات: «وَجُودٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ \* إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ» (قیامة / ۲۳ - ۲۲)؛ «مَا كَذَّبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ» (نجم / ۱۱)؛ «مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ» (عنکبوت / ۵)؛ «أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ \* أَلَا إِنَّهُمْ فِي مَرِيبَةٍ مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ» (سجده / ۵۴)؛ «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا» (کهف / ۱۱۰) و آیات بسیاری غیر از اینها و در معنای آنها هست که رؤیت را اثبات می‌کنند و مخالف آیات نفی‌کننده

رؤیت هستند، آنگونه که در همین آیه مورد بحث آمده است: «قَالَ لَنْ تَرَاني» و آیه «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ» (انعام / ۱۰۳) و آیات دیگر. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۸ / ۲۳۸)

با اثبات رؤیت، علامه بیان می‌دارد که مراد از رؤیت، حصول علم ضروری است. بدون تردید این آیات علم ضروری را اثبات می‌کنند. اما هر علم ضروری را رؤیت و آنچه معنای لقا داشته باشد، نمی‌نامند. ما به برخی اعلام و اشخاص و بلاد، علم ضروری داریم، درحالی‌که آنها را ندیده‌ایم، پس این علم خود را رؤیت نمی‌نامیم. اطلاق رؤیت بر بدیهیات اولیه و تصدیقات عقلی و فکری و علم حصولی نیز صحیح نیست. اما، ما بر برخی از علوم خود رؤیت را اطلاق می‌کنیم. انسان ذات خود و اراده باطنی خود را که نه محسوس است و نه فکری، بدون حجاب مشاهده می‌کند؛ و در باطن ذات خود کراهت و حبّ و بغض و امید و آرزو و مانند آنها را درمی‌یابد و رؤیت نامیدن این نوع علم، که براساس آن، انسان، خود معلوم را که در عالم خارج واقع گردیده، درمی‌یابد، قاعده و حکمی شایع و رایج است. و آن عبارت است از علم انسان به ذات خود، قوای باطنی، اوصاف ذاتی و احوال درونی‌اش، درحالی‌که هیچ جهتی و مکانی یا زمانی یا حالت جسمانی غیر از حالت خودشان، دخالتی در آنها ندارد. (همان: ۲۳۹)

آیه «مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى» رؤیت را به قلب نسبت می‌دهد و مراد از قلب همان نفس دارای درک و فهم انسانی است، نه آن تکه گوشت صنوبری شکل که در سمت چپ داخل سینه آویزان است و نظیر آن، آیه ذیل است: «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ \* كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ» (مطففین / ۱۵ - ۱۴) زنگار معاصی و گناهان، بین قلب؛ یعنی نفس آنها و بین پروردگارشان حایل شد و آنها را از افتخار شهود پروردگارشان منع کرد و اگر آنها خدا را می‌دیدند، البته باید با قلبشان؛ یعنی نفسشان، می‌دیدند، نه با چشمان و حدقه‌هایشان. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۸ / ۲۴۰)

علامه شواهدی را از قرآن استخراج و از آنها استنباط می‌کند که انسان دارای نوعی درک و شعور فطری است که بدون به‌کارگیری ابزارهای مادی و حسّی و بدون فکر و استدلال، خدای سبحان و موجودات را مشاهده می‌کند، لکن زنگار معاصی و غفلت در این بین حجاب می‌گردد. ایشان می‌نویسد: خدای سبحان در مواردی از کلام خود یک قسم دیگری از رؤیت، گذشته از رؤیت با عضو بینایی بدن، را اثبات فرمود، مانند آیه «كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ \* لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ \* ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ» (تکواثر / ۷ - ۵) و آیه «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ» (انعام / ۷۵) ملکوت همان باطن موجودات است، نه ظاهر محسوس آنها. انسان دارای نوعی درک و فهم است که خود بدون به‌کارگیری ابزارهای حسّی یا فکری، موجودات را درک و شعور می‌کند. انسان نسبت به

پروردگارش نیز دارای نوعی درک و شعور است که غیر از اعتقاد استدلالی اوست و پروردگارش را بدون حجاب در درون خود می‌یابد و هیچ چیزی به جز مشغول شدن به خود و گناهان، او را از پروردگارش غافل نمی‌کند. در روز قیامت، رؤیت و لقاء برای بندگان صالح خدا به تمامی حاصل می‌گردد: «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ \* إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ». (قیامت / ۲۳ - ۲۲؛ طباطبایی، ۱۴۱۷: ۸ / ۲۴۱ - ۲۴۰)

علامه در پایان نتیجه‌گیری می‌کند که درخواست موسی علیه السلام برای رؤیت خدا، طلب کمال علم ضروری به خدای متعال بود. جمله «قَالَ لَنْ تَرَاني» نفی دائمی رؤیت است، اما از آنجا که خدای سبحان رؤیت، به معنای علم ضروری در آخرت را اثبات فرمود، دائمی بودن این نفی، راجع به تحقق آن در این دنیا و تا زمانی است که انسان سرگرم تدبیر بدن خود است. چاره کردن برای آنچه از انواع نیازهای ضروری بر او وارد می‌شود و گسیختن از هر چیزی و یکسره پیوستن به خدای متعال، به تمام معنا، به اتمام نمی‌رسد به جز با قطع رابطه از هر چیزی حتی بدن و توابع آن، که آن همان موت است. (همان: ۲۴۲ - ۲۳۶)

#### دیدگاه دیگر مفسران در خصوص وجه خدا

زمخشری از مفسران معتزلی در آیاتی که گذشت به تفسیر وجه خدا نپرداخته است. از نظر او، وجه تعبیری از ذات شیء و حقیقت آن است. او در تفسیر آیه ۵۲ از سوره انعام می‌نویسد: مشرکان به دین و اخلاص و خداخواهی فقرای مسلمین طعنه می‌زدند و به پیامبر می‌گفتند: اگر این فقرا را از خود برانی، ما با تو مذاکره می‌کنیم. اما خدای متعال به آن فقرای مسلمان نشان اخلاص عطا کرد و فرمود: «يُرِيدُونَ وَجْهَهُ». (زمخشری، ۱۴۰۷: ۲ / ۲۸) بسیاری از معتزلیان توحید صفاتی را به معنای خالی بودن ذات از هر صفتی می‌دانند و به فاقد الصفات بودن ذات قائل‌اند. احتمالاً زمخشری از این جهت متعرض صفات الهی نشده است و از وجه به ذات و حقیقت شیء تعبیر کرده است.

طبرسی در *مجمع البیان* در تفسیر برخی از این آیات می‌نویسد: خدای سبحان رسولش را از اجابت درخواست مشرکان برای طرد مؤمنان نهی فرمود. جمله «يُرِيدُونَ وَجْهَهُ» یعنی ثواب خدا را می‌طلبند و برای طلب خشنودی خدا عمل می‌کنند و هیچ چیزی را برای خدا شریک و هم‌تا قرار نمی‌دهند. خدای متعال به صدق نیت آنها و اینکه این اعمال را برای خدا خالص کرده‌اند، شهادت می‌دهد. بدین معنا که آنها راهی را پیش گرفته‌اند که خدا از آنها خواسته است، چنان‌که گویی از معنای وجه، جهت و طریق را اراده کرده است. (طبرسی، ۱۳۷۲: ۴ / ۴۷۴) «إِنَّمَا تُطَعَّمُونَ لَوْجَهُ اللَّهِ» یعنی ما برای طلب خشنودی خدا، خالص برای او، دور از ریا و بدون چشم‌داشت پاداش، شما را اطعام می‌کنیم. مراد آن است که ما با این اطعام، پاداش عاجل نمی‌طلبیم و از شما نمی‌خواهیم که برای آن

از ما به نزد خلق سپاس گویند، بلکه ما آن را برای خدا انجام می‌دهیم. (همان: ۱۰ / ۶۱۸) خدای متعال از پیامبرش می‌خواهد که با مؤمنین شکیبایی ورزد: «وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْعَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ» یعنی خشنودی و رضوان خدا را می‌خواهند و آورده‌اند که آنها تعظیم خدا و قرب او را بدون ریا و سمعه می‌طلبند. (همان: ۶ / ۷۱۸) «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» یعنی هر چیزی فانی و نابود شدنی است به جز ذات خدا و آورده‌اند که معنای آیه این است که هر چیزی از بین رفتنی است، به جز آنچه که بدان ذات خدا را اراده کنند، چون همین است که ثوابش باقی می‌ماند. (همان: ۷ / ۴۲۲)

آیت‌الله جوادی آملی در توضیح وجه خدا می‌فرماید: «وجه الله» به معنای فیض مطلق، گسترده، فراگیر و عام خدای سبحان است که حدی ندارد و نامحدود است و زوال نمی‌پذیرد؛ مانند خلق، تدبیر، رزق که به وسیله آن خیر و رحمت فراگیر او بر مخلوقات افاضه می‌شود و کسانی که طالب وجه‌الله‌اند، ظهور خاص این فیض منبسط را خواهان‌اند. اما ذات بسیط اقدس الهی مشهود احدی نیست. (جوادی آملی، ۱۳۸۵: ۷ / ۴۵۱ - ۴۵۰ و ۶ / ۲۵۶ - ۲۵۵، ۲۶۷، ۲۷۱ و ۲۷۶ و ۱۲ / ۳۲۳) ایشان می‌افزایند: «هدف مردان الهی از پرستش مخلصانه خدا «يُرِيدُونَ وَجْهَهُ» و از اطعام محرومان و دیگر اعمال نیکو با همین نیت: «إِنَّمَا تُطْعَمُونَ لَوَجْهِ اللَّهِ» پیوستن به ابدیت و رهایی از هرگونه زوال است، چون وجه خدا فناپذیر است: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» وجه بقای علمای الهی: «والعلماء باقون ما بقى الدهر» نیز اتصالشان به وجه باقی خداست و یکی از مصادیق علما که «لوجه الله» عالم و معلم و عامل به علمشان و ناشر آن هستند، آن مردان الهی‌اند که «يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْعَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ». (جوادی آملی، ۱۳۸۵: ۲۵ / ۲۹۳)

### تحلیل پایانی در خصوص دیدگاه باورینگ درباره وجه خدا

گرهارد باورینگ در تفسیر آیات متشابه که ناظر به وجه خدا هستند به دیدگاه‌های برخی خاورشناسان دیگر و منابع تفسیری و روایی نامعتبر استناد کرده است و به دلیل عدم توجه به اصول محاوره و مفاهمه و سیاق و قواعد زبان عربی و محور قرار ندادن عبارتهای حاکم بر آیه، شبهه تجسیم و تشبیه را تجدید کرده است. او به تفسیر اشاری و رمزی و صوفی‌گرایش نشان داده و بین مفهوم مصداق فرقی قائل نشده است و بدون اینکه به مراد جدی خدای سبحان از این آیات علم و آگاهی داشته باشد، رأی و دیدگاه خود را ارائه نموده و مبتلا به تفسیر به رأی شده است. برخی از آسیب‌های دیدگاه باورینگ را می‌توان در نکات ذیل چنین بیان کرد:

۱. شبهه تجسیم و تشبیه: تصویرپردازی مادی و حسی و تشبیه خدا به انسان و نور؛
  ۲. تقطیع آیات و تفسیر آنها در انزوا بدون توجه به سیاق آیات: قرائن متصل و منفصل و صدر و ذیل آیات روشن‌گرند و معانی آیات را می‌نمایند؛
  ۳. ارجاع ندادن آیات متشابه به آیات محکم: آیات قرآن به همدیگر منعطف و مفسر یکدیگرند؛
  ۴. ضرب آیات به آیات دیگر: یک آیه محکم (انعام / ۱۰۳) با آیه‌ای متشابه (قیامت / ۲۳ - ۲۲) متناقض شمرده شده است، درحالی که آیات محکم، مفسر آیات متشابه‌اند؛
  ۵. استناد به منابع تفسیری و جوامع حدیثی نامعتبر: استناد به روایاتی که برای خدای سبحان اعضا و جوارح مادی و اثیان و مجیء نسبت می‌دهند؛
  ۶. گرایش به تفسیر اشاری و رمزی و صوفی: در تفسیر آیه نور (نور / ۳۵) آراء برخی از صوفیان نقل شده است که حجّت به‌شمار نمی‌آیند؛
  ۷. بحث کردن بر مبنای جدل و خطابه: بحث به صورت جدلی و خطابی ارائه شده و به تورات و انجیل و وقایع تاریخی و آراء خاورشناسان و صوفیان و روایات نامعتبر استناد گردیده است؛ اما بر هیچ یک از ادعاها هیچ دلیلی ارائه نشده و هیچ برهانی اقامه نشده است؛
  ۸. تفسیر آیات بدون علم و آگاهی به آنها و تفسیر به رأی: مبانی، روش‌ها و رویکرد باورینگ نسبت به صفات خدای سبحان و بحث‌های برون قرآنی‌اش، او را در ورطه تفسیر به غیر علم و تفسیر به رأی انداخته است.
- علامه طباطبایی به عینیت صفات با ذات و به عینیت صفات با یکدیگر اعتقاد دارد. علامه با روش تفسیر قرآن به قرآن، وجه خدای متعال را اسماء حسنی و صفات برتر او برمی‌شمارد که به‌واسطه آنها روی‌آوردگان به خدا روی می‌آورند و آن کسی که خدا را می‌خواند و وجه او را می‌طلبد، اگر او صفات فعلی خدای متعال، مانند رحمت و خشنودی و انعام و فضل او را اراده کرده باشد، پس او می‌خواهد که آن صفات، او را فراگیرد و بیوشاند و او به نوعی ملازم آنها گردد تا که مورد رحمت و رضایت خدای متعال و برخوردار از نعمت او گردد و اما اگر او صفات غیر فعلی خدا، مانند علم و قدرت و کبریا و عظمت او را اراده کرده باشد، پس همانا او می‌خواهد که با این صفات برتر به خدای متعال تقرّب جوید. چنین شخصی می‌خواهد خود را در جایگاهی قرار دهد که صفات الهی اقتضای آن را دارد. گویی که در مقابل عزّت و کبریا و عظمت خدای متعال بر جایگاه ذلّت و حقارت و در مقابل علم و قدرت و قوّت خدای متعال، بر جایگاه جاهل و ضعیف واقعی می‌ایستد. هیچ حد و حدودی برای ذات خدای سبحان و هیچ نهایی برای وجود او نیست. مراد از رؤیت خدا، رؤیت

بصری و حسّی و دیدن حسّی با چشم جسمی و مادّی نیست، بلکه نظر قلبی و مشاهده قلب با حقیقت ایمان است. انسان دارای نوعی درک و فهم است که، خود او شخصاً، بدون به کارگیری ابزارهای حسّی یا فکری، موجودات را درک و شعور می‌کند.

### نتیجه

۱. خدای متعال قرآن را نازل فرمود و تبیین و تفسیر آیات آن را بر عهده رسول اکرم ﷺ نهاد. برپایه آیات و روایات، به جز مقام نبوت و رسالت، ائمه اطهار علیهم‌السلام از دیگر مقامات آن حضرت، از جمله مقام تفسیر قرآن و بیان اسرار آن، برخوردارند. تفسیر آیات ناظر بر اسما و صفات خدای سبحان و تبیین آنها بر مردم نیز از شئون اهل بیت نبوت و رسالت است.
۲. برخی از مفسران فرقه‌های اسلامی و به تبعیت از آنها، جمعی از خاورشناسان که گرهارد باورینگ نیز از جمله آنهاست، بدلیل عدم دسترسی به معارف ناب توحیدی و منابع معتبر، تصویر انحرافی از صفات خدای سبحان را ارائه داده‌اند.
۳. روشی که باورینگ در تفسیر آیات برگزیده است، روش جدل و خطابه است و او برای دیدگاه خود هیچ دلیلی ارائه نکرده و برهانی اقامه ننموده است. بینش اگر برهانی باشد، واقعیت و خرافه آشکار می‌گردد. بحث او بر روش برون قرآنی استوار است که به نقل آراء خاورشناسانی مانند خویش، استناد به تورات و انجیل، تکیه بر آراء و اقوال صوفیان، استناد به روایات نامعتبر، گزارش وقایع تاریخی قبل از اسلام و مانند آنها پرداخته و آیات متشابه قرآن را، به غیر علم، تفسیر به رأی کرده است.
۴. تصاویری خیالی که باورینگ با تمسک بر آیات متشابه که ناظر بر وجه، عین، ید، عرش، کرسی، نور و امثال آنهاست، ترسیم کرده است، شبهه تجسیم و تشبیه را تجدید می‌کند.
۵. یکی از دلایلی که موجب شده است باورینگ تصویر نادرستی از صفات ذات و صفات فعل را ارائه دهد، عدم توجه او به قواعد زبان عربی و اصول محاوره و مفاهمه در تخاطب است.
۶. برخلاف دیدگاه باورینگ که صفات خدا را غیر از ذات او دانسته است، علامه طباطبایی بیان می‌دارد که صفات ذاتی خدای سبحان عین ذات اقدس او و صفات فعلی او متأخر از ذات است. صفات نیز با یکدیگر عینیت دارند.
۷. علامه طباطبایی اظهار می‌دارد که وجه خدا عبارت است از صفات کریمه او، از صفات ذات اقدس و صفات فعل. اگر موجودی، از اسماء و صفات خدای سبحان چیزی بر او افزوده نشده باشد و هیچ بهره‌ای از صفات کریمه الهی نداشته باشد، پس او هالک و باطل است و هیچ حقیقتی ندارد. برای کسب فیض از رحمت خدا و طلب خشنودی و محبت او، غایت و انگیزه اعمال، باید طلب جهت و

ناحیه و وجه خدا و روی گرداندن از پاداش‌های غیر او باشد. پس هر چیزی خود، هالک و ذاتاً باطل است و هیچ حقیقتی ندارد به جز آن دارایی که خدا بر او افزوده فرموده و او آنها را داراست و اما آنچه به خدای متعال منسوب نباشد، پس چیزی نیست به جز آنچه قوه وهم در ذهن پندارگر بیهوده‌ای بتراشد، یا سرابی که قوه خیال صورت بریندد.

۸. مراد از رؤیت خدا، رؤیت بصری و حسّی و دیدن حسّی با چشم جسمی و مادی نیست، بلکه نظر قلبی و مشاهده قلب با حقیقت ایمان است. مراد از رؤیت، حصول علم ضروری است، مانند علم انسان به ذات خود، قوای باطنی، اوصاف ذاتی و احوال درونی‌اش، درحالی که هیچ جهتی و مکانی یا زمانی یا حالت جسمانی غیر از حالت خودشان، دخالتی در آنها ندارد.

۹. کلمه «ید» به صورت کنایی کاربرد رایجی دارد و برای بیان ثبوت قدرت و کمال آن استعمال می‌گردد. در مواردی نیز مراد از آن ملک و سلطنت است. کلمه «عین» کنایه از کمال عنایت و شفقت، کثرت مراقبت و محافظت و شدت آن در همه حال، حفظ و حراست، تعلیمات و عنایات فراوان خدای سبحان است. «عرش» یک حقیقت خارجی و مقام تدبیر امور عالم است و از آن به مقام علم و مقام تدبیر عام تعبیر شده است که همه موجودات را فراگرفته است و همه موجودات در درون آن قرار دارند.

۱۰. مراد از نور (نور / ۳۵)، وصف نوری که خود خدا باشد نیست، بلکه نوری است عاریتی که او افزوده می‌کند و این همان نوری است که خدای متعال برای بندگان مؤمن خود قرار می‌دهد که در سیرشان به سوی خدا از آن روشنی می‌گیرند و آن همان نور ایمان و معرفت است. از مصادیق این نور الهی، کتاب آسمانی، مکتب الهی، نبوت و رسالت، ولایت و امامت و اهل بیت علیهم‌السلام را برمی‌شمارد.

۱۱. الله اکبر! خدا بزرگ‌تر از آن است که در وصف درآید: «اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ». خدا نامتناهی است و یک چیز نامتناهی و نامحدود چگونه در وصف می‌گنجد؟ خدای متعال ماندی ندارد و جسم و جسمانی نیست و هیچ زمان و مکانی بر او احاطه ندارد و هیچ جهت و سمتی او را فرا نمی‌گیرد و هیچ شکلی نتوان یافت که، حتی به وجهی از وجوه، در خارج و در ذهن، مانند او یا مشابه او باشد.

## منابع و مأخذ

- قرآن کریم، ترجمه علی مشکینی، ۱۳۹۱، قم، مرکز طبع و نشر قرآن جمهوری اسلامی ایران.
- برهان تبریزی، محمدحسین بن خلف، ۱۳۶۱، برهان قاطع، ج ۲، به اهتمام محمد معین، تهران، امیرکبیر، چ ۴.

- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۵، *تسبیح: تفسیر قرآن کریم*، ج ۷-۶، ۱۲ و ۲۵، قم، اسراء، چ ۵.
- زمخشری، جارالله محمود بن عمر، ۱۴۰۷ ق، *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل*، ج ۲، بیروت، دار الکتب العربی.
- طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۳۹۵، *رسائل توحیدی*، به کوشش سید هادی خسروشاهی، ترجمه و تحقیق علی شیروانی، قم، بوستان کتاب، چ ۴.
- طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۴۱۷ ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ج ۳-۱، ۸-۷، ۱۳، ۱۶ و ۲۰؛ قم، دفتر انتشارات اسلامی، چ ۵.
- طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۲، *مجمع البیان لعلوم القرآن*، ج ۴، ۷-۶ و ۱۰، تهران، ناصرخسرو.
- مولوی، جلال‌الدین محمد، ۱۳۶۲، *مثنوی معنوی*، تهران، امیرکبیر، چ ۹.
- Bowering, Gerhard, 2001, "God and his Attributes", in Encyclopedia of the Quran, Leiden, Brill, 2 / 316-331.
- Bowering, Gerhard, 2001, "The Light Verse: Text and Şūfi Interpretation", in Festschrift Franz Rosenthal, Oriens 36 / 113-144.
- Bowering, Gerhard, 2010, "Names and Images of God in the Qur'an", Ishraq: Islamic Philosophy Yearbook- Russian Academy of Sciences, 1 / 268-283.
- McAuliffe, J. D. Ed., 2001, Encyclopedia of the Quran, Leiden, Brill, vol.2.

